



رفتار بنگاه و رفاه خانوار در دوره فشار معیشتی

و پیامدهای آن برای رقابت پذیری بخش خصوصی



تهیه شده در:

معاونت مطالعات اقتصادی و آینده پژوهی

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

بهمن ۱۴۰۴

از طریق پست الکترونیکی زیر می‌توانید پیشنهادهای و نظرات اصلاحی خود را به واحد

مربوطه منعکس نمایید:

economic_research@tccim.ir

مواضع این گزارش، الزاما مواضع اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران نیست.

استفاده از مطالب این گزارش با ذکر منبع بلامانع است.



Executive Summary :In 2025, Iran’s economy—particularly the private sector—entered a phase of intensified structural instability, driven by accumulated macroeconomic uncertainty, repeated political-security shocks, weak productive investment, and the transfer of adjustment costs to firms and labor. These forces have generated a negative feedback loop linking the labor market, household livelihoods, and economic competitiveness. Under these conditions, the central labor-market challenge is no longer the unemployment rate itself, but the erosion of the social function of employment—its capacity to ensure economic security, psychological stability, and a viable basis for life planning. Purchasing Managers’ Index (PMI) data for 2025 indicate that firms’ precautionary behavior in the labor market has shifted from a temporary response to a persistent pattern. The industrial employment sub-index remained below the 50 threshold in most months, averaging 47.9, reflecting a consolidation of hiring freezes and the suspension of expansionary employment decisions. In the overall economy, a brief rise in the employment PMI to 56.1 in May 2025, followed by a sharp drop to 43 in June 2025, highlights heightened shock sensitivity and insufficient institutional stability for labor absorption, a condition that intensified following the political-security tensions of May–June 2025. In the formal labor market, while the unemployment rate stood at 7.6 percent in 2024, evidence from 2025 shows that adjustment has occurred primarily through a deterioration in job quality. Around 35 percent of employed workers work fewer than 44 hours per week, and the expansion of underemployment, temporary contracts, and informal work has shifted economic risk from firms and the state to individuals and households. As a result, a substantial share of the employed workforce faces chronic uncertainty, and employment no longer guarantees economic security. At the same time, intensified livelihood pressures have reinforced these dynamics. The food expenditure index increased from 16.7 in 2013 to 309.3 in 2024, and the housing index from 29 to 260.7, indicating that inflation has penetrated the core of household survival and social reproduction. Decile-based inflation data for the first ten months of 2025 show that annual inflation exceeded 50 percent across all income deciles, making high inflation a generalized social reality: lower-income deciles face consumption freezes and entrenched poverty, while middle-income groups experience gradual erosion of living standards and downward social mobility. The combined outcome is the consolidation of a negative socio-economic feedback loop: hiring freezes and declining real wages intensify welfare pressures; these pressures undermine motivation, productivity, and social trust; erosion of human and social capital weakens firm competitiveness and market sustainability; and this, in turn, deepens recessionary dynamics and labor-market uncertainty. If sustained, this trajectory risks locking Iran’s economy into a simultaneous path of production stagnation, erosion of the working middle class, and rising latent social discontent. Accordingly, 2025 should be understood not merely as a continuation of past trends, but as a critical point of intensification and lock-in in the relationship between hiring stagnation, livelihood pressure, and human-capital erosion. Addressing this requires coordinated policy interventions focused on redefining employment as a pillar of social stability, reducing labor-market uncertainty for firms, narrowing the gap between real wages and living costs, and strengthening human capital as a prerequisite for sustainable private-sector competitiveness.

چکیده مدیریتی

اقتصاد ایران، به‌ویژه در بخش خصوصی، در سال ۱۴۰۴ وارد مرحله‌ای از تشدید ناپایداری ساختاری شده است؛ مرحله‌ای که در آن انباشت نااطمینانی‌های کلان، شوک‌های سیاسی-امنیتی، ضعف سرمایه‌گذاری مولد و انتقال بخش عمده هزینه‌های تعدیل به بنگاه و نیروی کار، چرخه‌ای منفی میان بازار کار، معیشت خانوار و رقابت‌پذیری اقتصادی ایجاد کرده است. در این شرایط، مساله محوری بازار کار دیگر صرفاً نرخ بیکاری نیست، بلکه تضعیف فزاینده «کارکرد اجتماعی اشتغال» و ناتوانی آن در تأمین امنیت اقتصادی، ثبات روانی و امکان برنامه‌ریزی زندگی برای خانوارهای شاغل است. داده‌های شاخص مدیران خرید (شامخ) در سال ۱۴۰۴ به‌روشنی نشان می‌دهد رفتار احتیاطی بنگاه‌ها در بازار کار از حالت موقتی خارج و به یک الگوی پایدار تبدیل شده است. زیرشاخص «میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی» در بخش صنعت در اغلب ماه‌های سال زیر مرز ۵۰ واحد باقی مانده و میانگین آن حدود ۹۰۴۷ واحد بوده است. این وضعیت، بیانگر تثبیت «فریز استخدام» و تعلیق تصمیم‌های توسعه‌ای در بنگاه‌های صنعتی است. در شامخ کل اقتصاد نیز جهش کوتاه‌مدت شاخص استخدام تا ۱۰۵۶ واحد در اردیبهشت‌ماه و سقوط آن به ۴۳ واحد در خردادماه نشان می‌دهد بازار کار در سال ۱۴۰۴ به‌شدت شوک‌پذیر شده و از ثبات نهادی لازم برای جذب نیروی انسانی جدید برخوردار نیست؛ وضعیتی که پس از تنش‌های سیاسی-امنیتی خرداد و تیرماه تشدید شده است. در سطح بازار کار رسمی، اگرچه نرخ بیکاری در سال ۱۴۰۳ حدود ۶۰۷ درصد گزارش شده، اما شواهد سال ۱۴۰۴ نشان می‌دهد تعدیل بازار کار عمدتاً از مسیر کاهش کیفیت اشتغال رخ داده است؛ به این معنا که حدود ۳۵ درصد شاغلان کمتر از ۴۴ ساعت در هفته کار می‌کنند و گسترش اشتغال ناقص، موقت و غیررسمی، به انتقال ریسک اقتصادی از بنگاه و دولت به فرد و خانوار انجامیده است. در نتیجه، بخش قابل توجهی از نیروی کار شاغل در وضعیت نااطمینانی مزمن قرار گرفته و اشتغال دیگر تضمین‌کننده امنیت اقتصادی تلقی نمی‌شود. هم‌زمان و در ادامه روند سال‌های اخیر، تشدید فشارهای معیشتی در سال جاری این روند را تعمیق کرده است؛ به‌نحوی که افزایش شاخص هزینه خوراک از ۷۰۱۶ در سال ۱۳۹۲ به ۳۰۳۰۹ در سال ۱۴۰۳ و شاخص مسکن از ۲۹ به ۷۰۲۶۰ نشان می‌دهد تورم به هسته بقاء و بازتولید اجتماعی خانوار نفوذ کرده است. توزیع دهکی تورم در ده‌ماه نخست سال ۱۴۰۴ نیز حاکی از آن است که نرخ تورم سالانه در همه دهک‌ها از مرز ۵۰ درصد عبور کرده و تجربه تورم بالا به یک واقعیت عمومی تبدیل شده است. در این میان، دهک‌های پایین با انجماد مصرف و فقر تثبیت‌شده و دهک‌های میانی با فرسایش تدریجی سبک زندگی و احساس سقوط اجتماعی مواجه شده‌اند. برآیند این تحولات، شکل‌گیری و تثبیت حلقه بازخورد منفی اقتصادی-اجتماعی است: فریز استخدام و عقب‌ماندگی دستمزد واقعی، فشار رفاهی خانوارهای شاغل را تشدید می‌کند فشار رفاهی، انگیزه، بهره‌وری و اعتماد اجتماعی نیروی کار را کاهش می‌دهد؛ تضعیف سرمایه انسانی و اجتماعی، رقابت‌پذیری بنگاه‌ها و پایداری بازار را محدود کرده و این امر خود به تعمیق رکود و نااطمینانی در بازار کار منجر می‌شود. تداوم این روند می‌تواند اقتصاد ایران را در مسیر هم‌زمان رکود تولید، فرسایش طبقه متوسط شاغل و افزایش نارضایتی اجتماعی خاموش تثبیت کند.

به این ترتیب، سال ۱۴۰۴ را باید نه صرفاً ادامه روندهای پیشین، بلکه نقطه تشدید و قفل‌شدن پیوند میان رکود استخدام، فشار معیشتی و تضعیف سرمایه انسانی دانست. در چنین شرایطی، مجموعه‌ای از مداخلات سیاستی هماهنگ ضرورت دارد که محور آن‌ها بازتعریف نقش اشتغال در ثبات اجتماعی، کاهش نااطمینانی بنگاه‌ها در بازار کار، ترمیم شکاف میان دستمزد واقعی و هزینه زندگی و تقویت سرمایه انسانی به‌عنوان پیش‌شرط رقابت‌پذیری پایدار بخش خصوصی است.

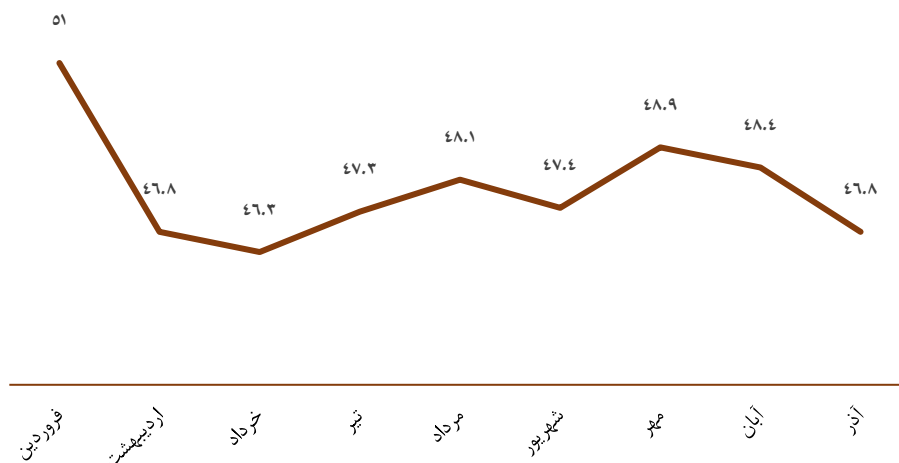
نیروی انسانی یکی از عناصر کلیدی رقابت‌پذیری بخش تولید است. در اقتصادی که دهه‌ها با محدودیت سرمایه‌گذاری صنعتی و کندی نوسازی فناوری مواجه بوده و واردات ماشین‌آلات و تجهیزات تحت تأثیر کمبود ارز و هزینه تأمین مالی کاهش یافته است، نقش نیروی انسانی ماهر به‌عنوان حامل بهره‌وری و مزیت رقابتی پررنگ‌تر شده است. در چنین شرایطی، سرمایه انسانی به‌نوعی جانشین بخشی از سرمایه‌گذاری فیزیکی شده و کارکرد آن در تداوم تولید و افزایش بهره‌وری اهمیت بیشتری یافته است. یافته‌های شاخص مدیران خرید (شامخ) طی دو سال اخیر نشان می‌دهد بخش خصوصی، به‌ویژه در صنعت، در مواجهه با ناطمینانی و فشار هزینه‌ای ناچار به بازنگری سیاست‌های نیروی انسانی شده است. توقف جذب نیرو، تعدیل، کاهش شیفیت، جابه‌جایی نیروی ماهر و افت انگیزه کاری، بیش از آن که ناشی از ضعف تقاضا برای نیروی انسانی باشد، واکنش بنگاه‌ها به افزایش ریسک و هزینه‌های جاری است. این سیاست‌ها ممکن است در کوتاه‌مدت از منظر مالی قابل دفاع باشند، اما در میان‌مدت ظرفیت تولید، بهره‌وری و سرمایه انسانی را محدود کرده و هزینه رقابت‌پذیری را افزایش می‌دهند. این درحالی است که خصوصاً در ماه‌های اخیر، سیاست‌های اقتصادی کلان نظیر اصلاح یارانه کالاهای اساسی، حذف ارز ترجیحی، تغییر نرخ ارز و رشد بالای تورم در بخش خوراکی و مسکن، این چرخه را تشدید کرده‌اند. این سیاست‌ها اگرچه با هدف اصلاح ساختار و کاهش ناکارایی اتخاذ شده‌اند، اما در غیاب پیوست بازار کار و نیروی انسانی، بخشی از بار تعدیل را به بنگاه و نیروی کار منتقل کرده‌اند؛ انتقالی که در عمل موجب کاهش دستمزد واقعی، افت کیفیت سرمایه انسانی و افزایش میل به مهاجرت شده است؛ به‌نحوی که در سطح خانوار، کارگران کارگاهی و حقوق‌بگیران بخش خصوصی با پدیده «فشار رفاهی» بی‌سابقه‌ای روبه‌رو هستند؛ فشاری که از شکاف میان درآمدهای نسبتاً ثابت و قیمت‌های رو به افزایش مستمر و روزافزون شکل می‌گیرد. این فشار در کالاهای ضروری مانند خوراک و مسکن و همچنین در خدماتی چون بهداشت و آموزش با شدت بیشتری بروز می‌کند و به معنای وضعیتی است که در آن، خانوار حقوق‌بگیر با وجود اشتغال، قادر به حفظ حداقل استانداردهای مصرف، امنیت اقتصادی و برنامه‌ریزی میان‌مدت برای آموزش، سلامت و آینده فرزندان نیست. به‌این‌ترتیب، سهم بالای اساسی در سبد مصرف خانوار کارگری باعث می‌شود فشار رفاهی نه صرفاً یک مساله معیشتی، بلکه متغیری تأثیرگذار بر انگیزه کاری، برنامه‌ریزی خانوار و حتی تصمیمات جمعیتی و مهاجرتی باشد. در نهایت، پیوند این دو سطح اثر - سطح بنگاه و سطح خانوار حقوق‌بگیر - یک حلقه بازخورد ایجاد می‌کند: کاهش رفاه و قدرت خرید نیروی کار، انگیزه و بهره‌وری را کاهش می‌دهد؛ افت بهره‌وری هزینه تولید را افزایش و رقابت‌پذیری صنعتی را محدود می‌کند؛ محدودیت رقابت‌پذیری و نبود افق درآمدی روشن، بخشی از نیروی ماهر را به سمت اشتغال غیررسمی یا مهاجرت

سوق می‌دهد و خروج نیروی ماهر نیز سرمایه انسانی بخش خصوصی را کاهش داده و هزینه جایگزینی مهارت را افزایش می‌دهد. کاهش اشتغال رسمی نیز فشار مالی بیشتری بر صندوق‌های بیمه‌ای وارد کرده و این فشار نهایتاً به هزینه‌های تولید و بخش خصوصی بازمی‌گردد. در صورت تداوم این روند، اقتصاد ایران با تهدیدی ساختاری مواجه می‌شود: فرسایش سرمایه انسانی و کاهش بهره‌وری، که پیامد آن محدود شدن ظرفیت رقابت‌پذیری بخش خصوصی و افزایش هزینه‌های اجتماعی و رفاهی در آینده است.

رفتار بنگاه‌ها در بازار کار ایران

گزارش‌های متوالی «شاخص مدیران خرید» نشان می‌دهد اقتصاد ایران دست‌کم طی دو سال اخیر در وضعیت رکودی ممتد قرار داشته است. بررسی روند زیرشاخص «میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی» در بخش صنعت طی سال ۱۴۰۴ (از فروردین تا آذر) نشان می‌دهد بازار کار صنعتی کشور در اغلب ماه‌های سال در وضعیت انقباضی و مبتنی بر احتیاط ساختاری قرار داشته است.

نمودار ۱ میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی در صنعت ۱۴۰۴



منبع: مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، ۱۴۰۴

اگرچه شاخص در فروردین‌ماه با ثبت عدد ۵۱ واحد اندکی بالاتر از مرز ۵۰ قرار گرفته و به‌طور مقطعی نشانه‌هایی از افزایش استخدام را منعکس می‌کند، اما این وضعیت پایدار نبوده و از اردیبهشت‌ماه به بعد، شاخص به‌صورت مستمر به زیر سطح ۵۰ بازگشته است. میانگین این شاخص در کل دوره حدود ۴۷.۹ واحد برآورد می‌شود که حاکی از غالب بودن رویکرد محافظه‌کارانه بنگاه‌های صنعتی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به نیروی انسانی است.

افزایش شاخص در فروردین ماه را می توان بیش از آنکه نشانه بهبود بنیادین در بازار کار صنعت دانست، حاصل عوامل فصلی از جمله بازگشت فعالیت واحدهای تولیدی پس از تعطیلات نوروز، آغاز مجدد خطوط تولید و تکمیل نیروی انسانی پروژه های نیمه تمام تلقی کرد. افت سریع شاخص در اردیبهشت (۴۶.۸) و خرداد (۴۶.۳) نشان می دهد که این افزایش اولیه نتوانسته بر محدودیت های ساختاری بخش صنعت غلبه کند. عواملی همچون نااطمینانی نسبت به تقاضای مؤثر، افزایش هزینه های تولید، محدودیت های مالی و تنگنای نقدینگی، باعث شده اند بنگاه های صنعتی به سرعت از مسیر گسترش اشتغال فاصله بگیرند. اهمیت افت شاخص در خردادماه و تداوم آن در تیرماه را باید در بستر تحولات سیاسی-امنیتی این مقطع تحلیل کرد. تنش های سیاسی-امنیتی و افزایش ریسک ژئوپلیتیک در خرداد و تیر ۱۴۰۴، ریسک های سیستماتیک اقتصاد را افزایش داده و فضای تصمیم گیری بنگاه های صنعتی را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. بخش صنعت، به دلیل وابستگی بالا به واردات مواد اولیه، زنجیره های تأمین، انرژی، حمل و نقل و ثبات بازارهای داخلی و خارجی، نسبت به شوک های ژئوپلیتیک حساسیت بیشتری دارد. ثبت شاخص ۴۷.۳ واحد در تیرماه بیانگر آن است که بنگاه های صنعتی در واکنش به این نااطمینانی، تصمیم های استخدای خود را به تعویق انداخته و به سمت سیاست های انقباضی تر حرکت کرده اند.

در ماه های پس از فروکش نسبی تنش های امنیتی، شاخص استخدام در بخش صنعت نشانه هایی از بهبود محدود نشان می دهد، اما این بهبود هرگز به سطح انبساطی نرسیده است. مقادیر ثبت شده در مرداد (۴۸.۱)، شهریور (۴۷.۴)، مهر (۴۸.۹) و آبان (۴۸.۴) حاکی از آن است که بازار کار صنعتی وارد فاز «ثبات شکننده» شده؛ وضعیتی که در آن کاهش شدید اشتغال متوقف می شود، اما انگیزه ای برای جذب نیروی جدید نیز شکل نمی گیرد. کاهش مجدد شاخص در آذرماه به ۴۶.۸ واحد، مؤید آن است که با نزدیک شدن به پایان سال و تداوم ابهامات اقتصادی و سیاسی، رویکرد احتیاطی بنگاه های صنعتی تشدید شده است. قرار گرفتن شاخص استخدام صنعت در بازه نسبتاً محدود ۴۶ تا ۴۹ واحد طی بخش عمده سال، نشان دهنده آن است که واکنش غالب بنگاه های صنعتی به شرایط نامطمئن، نه تعدیل گسترده نیروی کار، بلکه «فریز استخدام» و جایگزینی ناقص نیروی انسانی بوده است. در عمل، بسیاری از واحدهای صنعتی ترجیح داده اند با حفظ نیروی کار موجود، افزایش بهره وری، استفاده از اضافه کاری، قراردادهای موقت یا برون سپاری بخشی از فعالیت ها، از ایجاد تعهدات بلندمدت استخدای پرهیز کنند. این الگو بیانگر آن است که بخش صنعت در سال ۱۴۰۴ بیش از آنکه در مسیر تعدیل نیروی انسانی قرار گیرد، در وضعیت انتظار و تعلیق تصمیم های توسعه ای بوده است.

در مجموع، روند زیرشاخص «میزان استخدام و به کارگیری نیروی انسانی» در بخش صنعت طی سال ۱۴۰۴ بازتاب دهنده اقتصادی است که تحت فشار هم زمان محدودیت های ساختاری، نااطمینانی های سیاسی و شوک های

امنیتی قرار داشته است. جنگ ۱۲ روزه خرداد و تیر، با تشدید فضای بی‌ثباتی، نقش مهمی در تثبیت رفتارهای محافظه‌کارانه بنگاه‌های صنعتی ایفا کرده و مانع از شکل‌گیری روندی پایدار در افزایش اشتغال صنعتی شده است. تداوم این وضعیت نشان می‌دهد که تا زمان بهبود انتظارات، کاهش ریسک‌های سیاسی و ایجاد ثبات در محیط کلان اقتصاد، تصمیم‌گیری در حوزه استخدام در بخش صنعت همچنان محتاطانه باقی خواهد ماند. مقایسه روند زیرشاخص «میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی» در بخش صنعت با همین زیرشاخص در شاخص کل اقتصاد طی سال ۱۴۰۴ نشان می‌دهد اگرچه هر دو حوزه در مجموع در وضعیت انقباضی قرار داشته‌اند، اما الگوی واکنش این دو بخش به تحولات اقتصادی و سیاسی به‌طور معناداری متفاوت بوده است؛ این تفاوت‌ها نه تنها از نظر سطح شاخص، بلکه از حیث شدت نوسانات، پایداری رفتار و نوع واکنش بنگاه‌ها به نااطمینانی‌ها قابل مشاهده است.

در سطح کل اقتصاد، شاخص استخدام رفتار نوسانی‌تری داشته و تنها در اردیبهشت‌ماه با ثبت عدد ۵۶.۱ واحد وارد محدوده انبساطی شده است. این جهش کوتاه‌مدت، که بلافاصله در خردادماه با سقوط شدید شاخص به سطح ۴۳ واحد خنثی شده، نشان می‌دهد که بازار کار کل اقتصاد نسبت به شوک‌ها و تغییرات کوتاه‌مدت محیطی واکنشی‌تر و کم‌ثبات‌تر بوده است. چنین الگویی حاکی از آن است که بخشی از فعالیت‌های اقتصادی غیرصنعتی، به‌ویژه خدمات و فعالیت‌های پروژه‌محور، انعطاف‌پذیری بیشتری در جذب و تعدیل نیروی انسانی دارند و سریع‌تر تحت تأثیر تغییر انتظارات یا شوک‌های مقطعی قرار می‌گیرند.

در مقابل، بخش صنعت از همان ابتدای سال، به‌جز فروردین‌ماه، در محدوده زیر ۵۰ واحد باقی مانده و نوسانات آن به مراتب محدودتر بوده است. حتی در مقاطعی که فضای عمومی اقتصاد نشانه‌هایی از بهبود کوتاه‌مدت بروز داده، شاخص استخدام صنعت نتوانسته وارد فاز انبساطی شود. این ثبات نسبی در سطح پایین، بیانگر آن است که بنگاه‌های صنعتی تصمیم‌های استخدامی خود را نه بر اساس تحولات کوتاه‌مدت، بلکه با نگاه میان‌مدت و مبتنی بر ارزیابی ریسک‌های ساختاری اتخاذ کرده‌اند. به بیان دیگر، صنعت کمتر دچار رفتارهای هیجانی شده و سریع‌تر وارد فاز «انتظار و تعلیق تصمیم» شده است. تفاوت واکنش دو بخش به جنگ ۱۲ روزه خرداد و تیر ۱۴۰۴ نیز قابل توجه است. در کل اقتصاد، اثر این شوک به‌صورت افت شدید و ناگهانی شاخص در خردادماه ظاهر شده که نشان‌دهنده حساسیت بالای برخی فعالیت‌ها به نااطمینانی‌های سیاسی-امنیتی است. در بخش صنعت، اگرچه افت شاخص مشاهده می‌شود، اما شدت آن کمتر و اثر آن پایدارتر است؛ به این معنا که صنعت به جای واکنش تند و کوتاه‌مدت، مسیر احتیاط تدریجی و ممتد را در پیش گرفته است. این تفاوت نشان می‌دهد که بخش صنعت، به دلیل ماهیت سرمایه‌بر، وابستگی به زنجیره‌های تأمین و تعهدات بلندمدت تولیدی، امکان واکنش سریع و

پرنوسان در حوزه نیروی انسانی را ندارد و در مواجهه با شوک‌های ژئوپلیتیک، استخدام را به صورت ساختاری فریز می‌کند.

از منظر نوع تعدیل نیز تفاوت دو بخش روشن است. در کل اقتصاد، نوسانات شدیدتر شاخص بیانگر آن است که بخشی از بنگاه‌ها از ابزارهای انعطاف‌پذیرتری مانند استخدام و تعدیل کوتاه‌مدت، قراردادهای موقت یا پروژه‌ای استفاده می‌کنند. در مقابل، در بخش صنعت، سطح شاخص در بازه ۴۶ تا ۴۹ واحد نشان می‌دهد که واکنش غالب، نه اخراج گسترده نیروی انسانی و نه جذب جدید، بلکه جایگزینی ناقص نیرو، افزایش بهره‌وری نیروی موجود و تعلیق تصمیم‌های توسعه‌ای بوده است. این رفتار محتاطانه‌تر، موجب شده بازار کار صنعتی با وجود فشارهای اقتصادی و امنیتی، ثبات نسبی خود را حفظ کند، اما در عین حال وارد مسیر رشد اشتغال نیز نشود.

در مجموع، می‌توان گفت اگرچه هر دو بخش صنعت و کل اقتصاد در سال ۱۴۰۴ با انقباض در بازار کار مواجه بوده‌اند، اما انقباض در کل اقتصاد ماهیتی ناپایدار، شوک‌پذیر و مقطعی‌تر داشته، در حالی که انقباض در بخش صنعت ساختاری‌تر، پایدارتر و مبتنی بر ارزیابی بلندمدت ریسک‌ها بوده است. این تفاوت نشان می‌دهد که بخش صنعت بیش از سایر بخش‌ها تحت تأثیر نااطمینانی‌های سیاسی-امنیتی، از جمله جنگ ۱۲ روزه خرداد و تیر، قرار گرفته و در واکنش به این شرایط، استراتژی «صبر و انتظار» را به جای واکنش‌های تند استخدامی در پیش گرفته است. پیام سیاستی این مقایسه آن است که بهبود شاخص‌های اشتغال در بخش صنعت، بیش از هر چیز به کاهش نااطمینانی‌های کلان، تثبیت محیط سیاسی و افزایش قابلیت پیش‌بینی در اقتصاد وابسته است، در حالی که در سطح کل اقتصاد، سیاست‌های کوتاه‌مدت نیز می‌توانند نوسانات شاخص استخدام را تحت تأثیر قرار دهند.

نمودار ۲ میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی در کل اقتصاد -
فروردین تا آذر ۱۴۰۴



منبع: مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، ۱۴۰۴

در هر حال قرار گرفتن مستمر شامخ کل و شامخ نیروی انسانی زیر ۵۰ به این معنا است که:

✓ بنگاه‌ها سرمایه‌گذاری جدید در نیروی انسانی را به تعویق انداخته‌اند.

✓ «ورودی مهارت جدید» به سیستم تولید کند شده است.

✓ ساختار نیروی انسانی بیشتر بر حفظ هسته موجود تکیه دارد تا توسعه ظرفیت.

این وضعیت نشان می‌دهد که در مواجهه با شوک‌های هزینه‌ای و نااطمینانی، بار تعدیل، از طریق مکانیزم‌هایی مانند تعویق استخدام، قراردادهای کوتاه‌مدت، کاهش اضافه‌کاری و شیفت، و در برخی موارد تعدیل مستقیم بدواً بر روی نیروی کار منتقل می‌شود.

ثبات ظاهری در بازار کار، تغییر در کیفیت اشتغال

در سطح کلان، طبق اعلام مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری در سال ۱۴۰۳ حدود ۶.۷ درصد گزارش شده است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۳). این رقم در نگاه نخست می‌تواند به‌عنوان نشانه‌ای از ثبات نسبی بازار کار تعبیر شود؛ با این حال، ترکیب این شاخص با داده‌های پیش‌نگر بازار کار از جمله شامخ و سایر شواهد موجود نشان می‌دهد که مساله اصلی بازار کار ایران صرفاً کمیت اشتغال نیست، بلکه کیفیت اشتغال و سطح درآمد واقعی نیروی کار است. به‌طور مشخص، در سال ۱۴۰۳ از مجموع ۶.۹۲ درصد شاغلان، تنها حدود ۶۵ درصد دارای اشتغال کامل (۴۴ ساعت کار در هفته) بوده‌اند، در حالی که حدود ۳۵ درصد کمتر از ۴۴ ساعت در هفته اشتغال داشته‌اند و از آن‌جا که اشتغال ناقص به‌طور مستقیم ظرفیت درآمدی خانوار را محدود می‌کند، این وضعیت به‌طور مستقیم بر سطح درآمد، امنیت شغلی و کیفیت زندگی این گروه اثرگذار است. در چنین شرایطی، تحولات بازار کار ایران بیش از آن‌که به شکل افزایش بیکاری آشکار بروز یابد، در قالب تغییر ساختار و کیفیت اشتغال نمایان شده است. تداوم نااطمینانی اقتصادی و فشار هزینه‌های تولید، بنگاه‌ها را به کاهش ظرفیت جذب رسمی نیروی انسانی سوق داده و در مقابل، نیروی کار را به سمت الگوهای انعطاف‌پذیرتر اما کم‌ثبات‌تر اشتغال هدایت کرده است. بر این اساس، چند روند ساختاری مهم در ترکیب اشتغال کشور قابل مشاهده است که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود:

✓ افزایش اشتغال غیررسمی و موقت، به‌ویژه در بخش خدمات شهری

✓ رشد اشتغال پاره‌وقت یا چندشغلی به‌عنوان راه‌حل بقای درآمدی خانوارها

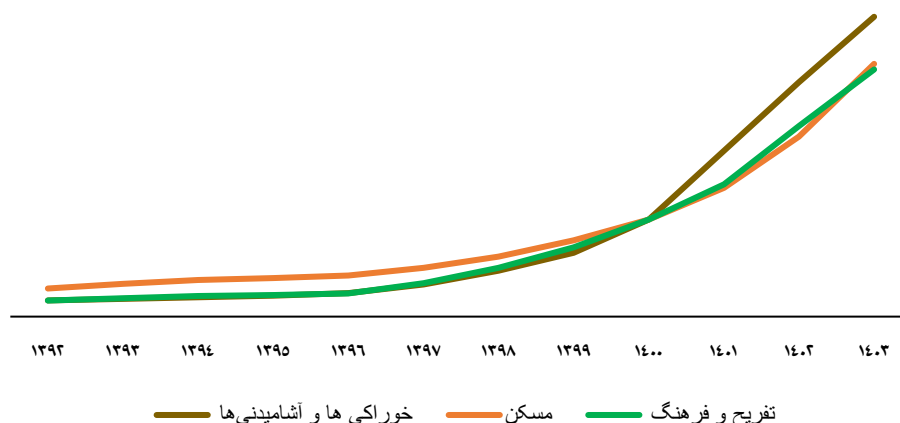
✓ جابه‌جایی نیروی انسانی از فعالیت‌های صنعتی با ریسک بالاتر به مشاغل خدماتی خرد و کم‌سرمایه.

این روندها با تصویر ارائه شده در شاخص مدیران خرید (شامخ) سازگار است. بنگاه‌های صنعتی و خدماتی رسمی، تحت فشار هم‌زمان هزینه‌ها و نااطمینانی، ظرفیت جذب رسمی نیروی کار را کاهش داده‌اند و در نتیجه، بخش قابل توجهی از نیروی انسانی به سمت فعالیت‌های غیررسمی، کم‌بهره‌وری و فاقد امنیت شغلی سوق یافته است. به این ترتیب، اگرچه نرخ بیکاری رسمی افزایش چشمگیری نیافته، اما سطح امنیت شغلی و کیفیت اشتغال به‌طور محسوسی کاهش یافته است.

تحولات سبد هزینه خانوار و پیامدهای ساختاری آن برای بخش خصوصی

تحولات سبد هزینه خانوار در سال‌های اخیر، به‌ویژه در سه حوزه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها، مسکن و تفریح و فرهنگ، تصویری روشن از تغییرات ساختاری در اقتصاد و جامعه ایران ارائه می‌دهد. بررسی این تحولات نشان می‌دهد که فشارهای تورمی فراتر از کاهش قدرت خرید، به بازتعریف الگوی مصرف، سبک زندگی و رفتار اقتصادی خانوارها منجر شده است. درک پیامدهای این روند برای بخش خصوصی، پیش‌شرط طراحی سیاست‌هایی است که بتواند پایداری بازار، نیروی کار و تقاضای مؤثر را حفظ کند. نمودار زیر تصویر روشنی از صعود تورم در اقلام اساسی هزینه‌های خانوار در دوازده سال اخیر را نشان می‌دهد:

نمودار ۳ تورم در اقلام هزینه‌ای خانوار-۱۳۹۲ تا ۱۴۰۳



منبع: مرکز ملی آمار، ۱۴۰۳

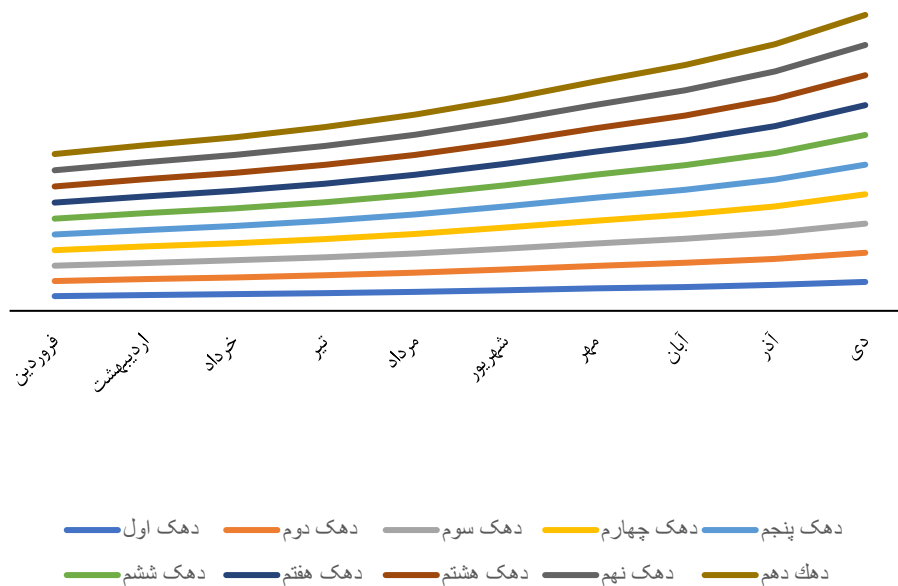
تحولات شاخص هزینه خانوار در سه گروه اصلی خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها، مسکن و تفریح و فرهنگ طی دوره ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۳ نشان‌دهنده یک تغییر ساختاری عمیق در اقتصاد و جامعه ایران است. افزایش مداوم و شتاب‌دار این شاخص‌ها، به‌ویژه پس از سال ۱۳۹۷، بیانگر آن است که تورم از یک پدیده صرفاً پولی و دوره‌ای عبور کرده و

به یک واقعیت پایدار اجتماعی تبدیل شده که به‌طور مستقیم سبک زندگی، الگوی مصرف و رفتار اقتصادی خانوارها را بازتعریف کرده است. انتخاب سال ۱۴۰۰ به‌عنوان سال پایه (شاخص ۱۰۰) نشان می‌دهد که فشار هزینه‌ای بر خانوارها نه تنها شدید، بلکه در میان گروه‌های مختلف کالایی نامتوازن بوده است. در این میان، گروه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها بیشترین افزایش را تجربه کرده و شاخص آن از ۱۶.۷ در سال ۱۳۹۲ به ۳۰۹.۳ در سال ۱۴۰۳ رسیده است. این روند نشان‌دهنده انتقال مرکز ثقل تورم به کالاهای ضروری و غیرقابل جایگزین است؛ کالاهایی که امکان حذف یا کاهش مصرف آن‌ها برای خانوارها وجود ندارد. پیامد مستقیم این وضعیت، افزایش سهم هزینه خوراک از کل سبد مصرف، کاهش امنیت غذایی و افت کیفیت تغذیه، به‌ویژه در دهک‌های پایین و بخش قابل توجهی از طبقه متوسط است. این تحول به معنای شکل‌گیری نوعی «فقر معیشتی ساختاری» است که در آن خانوارها ناگزیر بخش بیشتری از منابع خود را صرف بقا می‌کنند و امکان تخصیص هزینه به سایر ابعاد زندگی به‌شدت محدود می‌شود. هم‌زمان با این روند، هزینه مسکن نیز افزایش قابل توجهی داشته و شاخص آن از ۲۹ در سال ۱۳۹۲ به ۲۶۰.۷ در سال ۱۴۰۳ رسیده است. مسکن به‌عنوان کالایی با چسبندگی بالا و نقش تعیین‌کننده در امنیت روانی و اجتماعی خانوار، اثراتی فراتر از بازار املاک بر جای گذاشته است. افزایش هزینه مسکن موجب تشدید حاشیه‌نشینی، کوچک‌شدن واحدهای مسکونی، افزایش جابه‌جایی‌های ناخواسته و تأخیر در ازدواج و فرزندآوری شده است. در این چارچوب، مسکن به یکی از اصلی‌ترین سازوکارهای بازتولید نابرابری طبقاتی تبدیل شده و تحرک اجتماعی را با محدودیت جدی مواجه کرده است. برای بخش خصوصی، این تحول صرفاً یک مساله اجتماعی نیست، بلکه به‌طور مستقیم بر کیفیت و بهره‌وری نیروی کار اثر می‌گذارد؛ زیرا نیروی کاری که بخش عمده درآمد خود را صرف تأمین سرپناه می‌کند، با سطح بالاتری از نااطمینانی، فرسودگی و کاهش تمرکز مواجه است. به این معنا، مسکن به یک هزینه پنهان تولید تبدیل شده که در حساب‌های مالی بنگاه‌ها ثبت نمی‌شود، اما در عملکرد نیروی انسانی بازتاب می‌یابد. در مقابل، گروه تفریح و فرهنگ اگرچه از نظر شاخص هزینه رشد بالایی داشته و از ۱۶.۶ در سال ۱۳۹۲ به ۲۵۴.۹ در سال ۱۴۰۳ رسیده است، اما در عمل نخستین بخشی بوده که از سبد مصرف خانوار حذف یا به‌شدت محدود شده است. این وضعیت نشان‌دهنده کاهش مصرف واقعی کالاها و خدمات فرهنگی و تفریحی و تضعیف تدریجی سرمایه فرهنگی و اجتماعی جامعه است. افت مصرف فرهنگی، کاهش تعاملات اجتماعی و محدودشدن فضاهای فراغتی، پیامدهایی فراتر از این بخش خاص دارد و به کاهش نشاط اجتماعی، افت خلاقیت و محدودشدن افق‌های ذهنی و برنامه‌ریزی بلندمدت منجر می‌شود. برای بخش خصوصی، این روند به معنای تضعیف زیرساخت نرم اقتصاد بازار است؛ زیرا بازارهای پویا، نوآور و پایدار به جامعه‌ای با سطح مناسب سرمایه فرهنگی و اجتماعی نیاز دارند. نقطه عطف این تحولات را می‌توان از سال ۱۳۹۷ به بعد مشاهده کرد؛ دوره‌ای که در آن شیب افزایش هر سه شاخص به‌طور محسوسی تندتر می‌شود. این مقطع را

می‌توان آغاز «عادی شدن بحران اقتصادی» دانست؛ وضعیتی که در آن شوک‌های ارزی و تورمی از حالت استثنایی خارج شده و به بخشی از زندگی روزمره خانوار و بنگاه تبدیل شده‌اند. در چنین شرایطی، افق تصمیم‌گیری خانوارها و فعالان اقتصادی کوتاه‌مدت‌تر شده و منطق «مدیریت بقا» جایگزین «برنامه‌ریزی توسعه‌ای» شده است. این تغییر افق زمانی، تأثیر مستقیمی بر رفتار سرمایه‌گذاری بخش خصوصی داشته و تمایل به فعالیت‌های کم‌ریسک، زودبازده و غیرمولد را تقویت کرده است.

در مجموع، داده‌های سبد هزینه خانوار نشان می‌دهد که بخش خصوصی ایران با جامعه‌ای مواجه است که در آن تقاضای مؤثر به شدت فشرده شده، طبقه متوسط در حال فرسایش است و مصرف فرهنگی و تفریحی به حداقل رسیده است. این وضعیت نه تنها بازار مصرف را کوچک‌تر و ناپایدارتر کرده، بلکه بر بهره‌وری نیروی کار، کیفیت سرمایه انسانی و پایداری اجتماعی بازار نیز اثر منفی گذاشته است. از این منظر، چالش اصلی پیش‌روی بخش خصوصی صرفاً افزایش هزینه‌های تولید یا نوسانات مقطعی اقتصاد نیست، بلکه فرسایش تدریجی بنیان‌های اجتماعی بازار است. بازسازی تقاضای مؤثر، تقویت امنیت معیشتی و توجه به سرمایه فرهنگی و اجتماعی، به‌عنوان پیش‌شرط‌های پایداری بخش خصوصی، باید در کانون توجه سیاست‌گذاری اقتصادی و گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی قرار گیرد.

نمودار ۴ تورم ماهانه قیمت خوراکیها، آشامیدنی‌ها کل خانوارهای کشور بر حسب دهک های هزینه ای به تفکیک ماه/۱۴۰۴



منبع: مرکز ملی آمار، ۱۴۰۳

تحولات معیشتی و توزیع طبقاتی تورم و پیامدهای آن برای پایداری بازار

بررسی هم‌زمان تحولات سبب هزینه خانوار و توزیع تورم در دهک‌های درآمدی، تصویری دقیق‌تر از نحوه سرایت فشارهای اقتصادی به لایه‌های مختلف جامعه ارائه می‌دهد. این داده‌ها نشان می‌دهد که تورم در اقتصاد ایران به صورت نامتوازن و طبقاتی تجربه می‌شود و پیامدهای آن فراتر از کاهش قدرت خرید، به تغییر رفتار مصرفی و ساختار بازار منجر شده است. تحلیل این روند برای درک چالش‌های پیش‌روی بخش خصوصی و پایداری تقاضای مؤثر، اهمیتی راهبردی دارد. بررسی تحولات سبب هزینه خانوار و توزیع تورم در دهک‌های درآمدی نشان می‌دهد که اقتصاد ایران در سال‌های اخیر با پدیده‌ای فراتر از تورم مزمن مواجه شده است؛ پدیده‌ای که می‌توان از آن به‌عنوان «طبقاتی‌شدن تجربه تورم و معیشت» یاد کرد. داده‌های مربوط به هزینه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها، مسکن و تفریح و فرهنگ از یک‌سو، و نرخ‌های تورم دهکی در ده‌ماهه نخست سال ۱۴۰۴ از سوی دیگر، حاکی از آن است که فشارهای قیمتی نه تنها سطح رفاه خانوارها را کاهش داده، بلکه ساختار اجتماعی بازار، الگوی مصرف و رفتار اقتصادی گروه‌های مختلف درآمدی را به صورت نامتوازن دگرگون کرده است.

افزایش شدید هزینه خوراک و مسکن طی یک دهه گذشته موجب فشرده‌شدن سبب مصرف خانوارها شده و اولویت هزینه‌ای را به‌طور قاطع به سمت کالاهای بقا سوق داده است. این روند در دهک‌های پایین‌تر به شکل حذف پیشینی بخش بزرگی از مصرف غیرضروری بروز کرده و در دهک‌های میانی به کاهش تدریجی کیفیت زندگی و سبک مصرف انجامیده است. در چنین شرایطی، هزینه تفریح و فرهنگ - هرچند از نظر شاخص اسمی رشد قابل توجهی داشته - در عمل نخستین قربانی فشار معیشتی بوده و مصرف واقعی آن کاهش یافته است؛ وضعیتی که به تضعیف سرمایه فرهنگی و اجتماعی جامعه انجامیده و پیامدهای آن مستقیماً بر پویایی بازار و نیروی کار اثرگذار است.

توزیع تورم در دهک‌های درآمدی در سال ۱۴۰۴ این تصویر را تکمیل می‌کند. داده‌ها نشان می‌دهد که اگرچه تورم در همه دهک‌ها روندی افزایشی و مستمر دارد، اما سطح تورم در دهک‌های بالاتر به‌طور نظام‌مند بیشتر از دهک‌های پایین‌تر ثبت شده است. این الگو در نگاه اول ممکن است نشان‌دهنده فشار بیشتر بر دهک‌های پردرآمد تلقی شود، اما تفسیر جامعه‌شناختی آن تصویر متفاوتی ارائه می‌دهد. تورم پایین‌تر در دهک‌های پایین، نه نشانه آسیب کمتر، بلکه نشانه انجماد مصرف و فقر تثبیت‌شده است؛ دهک‌هایی که پیشاپیش بخش عمده‌ای از کالاها و خدمات را از سبب مصرف خود حذف کرده‌اند و بنابراین افزایش قیمت‌ها کمتر در شاخص رسمی آن‌ها منعکس می‌شود. به بیان دیگر، این گروه‌ها با «تورم پنهان معیشتی» مواجه هستند که خود را در کاهش کمیت و کیفیت مصرف نشان می‌دهد، نه صرفاً در افزایش قیمت‌ها. در مقابل، دهک‌های میانی و بالایی - به‌ویژه دهک‌های هفتم تا

دهم - همچنان در تلاش برای حفظ سطحی از سبک زندگی گذشته هستند و به همین دلیل، افزایش قیمت خدمات، مسکن شهری، آموزش، حمل و نقل و کالاهای بادوام با شدت بیشتری در نرخ تورم آن‌ها ثبت می‌شود. این وضعیت نشان‌دهنده ورود طبقه متوسط به مرحله‌ای از فرسایش ساختاری است؛ مرحله‌ای که در آن، این طبقه نه توان حذف کامل مصرف را دارد و نه قادر است فشار تورمی را بدون تغییر رفتار اقتصادی جذب کند. نتیجه این فرآیند، کاهش مصرف اختیاری، افزایش حساسیت قیمتی، کوتاه‌مدت شدن افق تصمیم‌گیری و گرایش به رفتارهای احتیاطی است.

همگرایی نرخ تورم دهک‌ها در سطوح بالای ۵۰ درصد در ماه‌های پایانی دوره مورد بررسی، نشانه‌ای از عادی شدن تورم بالا در کل جامعه است. در چنین وضعیتی، تفاوت‌های نسبی میان دهک‌ها اهمیت خود را از دست می‌دهد و آنچه برجسته می‌شود، تجربه جمعی نااطمینانی اقتصادی و بی‌ثباتی معیشتی است. این تجربه جمعی، پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای دارد؛ از افزایش احساس طردشدگی و انسداد تحرک اجتماعی در دهک‌های پایین‌تر گرفته تا احساس سقوط اجتماعی و از دست رفتن امنیت اقتصادی در طبقه متوسط و بالاتر. برای بخش خصوصی، این تحولات به معنای مواجهه با بازاری است که بنیان‌های اجتماعی آن در حال تضعیف است. دهک‌های پایین عملاً از بخش قابل توجهی از بازار مصرف حذف شده‌اند، طبقه متوسط - که ستون اصلی تقاضای پایدار و بازار خدمات محسوب می‌شود - در حال عقب‌نشینی مصرفی است، و دهک‌های بالاتر نیز با وجود قدرت خرید نسبی، به سمت کاهش ریسک و احتیاط حرکت می‌کنند. در نتیجه، بازار با تقاضایی شکننده، ناپایدار و به شدت حساس به شوک‌های قیمتی و روانی روبه‌روست. از منظر نیروی کار نیز، افزایش هزینه‌های معیشتی، به‌ویژه مسکن، به کاهش بهره‌وری، افزایش استرس شغلی و تشدید جابه‌جایی نیروی انسانی منجر شده است. برآوردهای فعالان کارگری نشان می‌دهد که در بعضی شهرها بین ۸۰ تا ۸۵ درصد درآمد ماهانه خانوارهای کارگری صرف هزینه مسکن می‌شود؛ رقمی که به‌روشنی نشان‌دهنده فشار بی‌سابقه اجاره و هزینه مسکن بر سبد مصرف این خانوارهاست (ایلنا، ۱۴۰۴). در چنین وضعیتی، حاشیه باقی‌مانده از درآمد برای سایر اقلام - از خوراک باکیفیت گرفته تا آموزش، بهداشت و حمل و نقل - بسیار محدود می‌شود. این امر برای بنگاه‌ها به معنای افزایش هزینه‌های پنهان تولید و کاهش بازده سرمایه انسانی است. در چنین شرایطی، چالش اصلی بخش خصوصی دیگر صرفاً مدیریت هزینه‌های مستقیم یا نوسانات کوتاه‌مدت نیست، بلکه مواجهه با فرسایش تدریجی تقاضای مؤثر، سرمایه اجتماعی بازار و ثبات نیروی کار است.

در مجموع، تحلیل هم‌زمان سبد هزینه خانوار و توزیع دهکی تورم نشان می‌دهد که پایداری بخش خصوصی به‌طور فزاینده‌ای به پایداری معیشت، بازسازی طبقه متوسط و ترمیم سرمایه اجتماعی گره خورده است. بدون توجه به

این پیوند ساختاری، سیاست‌های اقتصادی نه‌تنها قادر به تقویت بازار نخواهند بود، بلکه می‌توانند به تعمیق ناپایداری و کاهش افق سرمایه‌گذاری مولد منجر شوند.

در مجموع، داده‌های شاخص قیمت و تورم در دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان می‌دهد تورم به یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف رفاه خانوارها و فرسایش دستمزد واقعی تبدیل شده است. این وضعیت، در کنار رکود استخدام و احتیاط بنگاه‌ها در به‌کارگیری نیروی انسانی، یک چرخه منفی را شکل می‌دهد که در آن فشارهای قیمتی، توان معیشتی و انگیزه نیروی کار را کاهش داده و به‌صورت غیرمستقیم بر بهره‌وری، کیفیت اشتغال و پایداری بازار کار اثر می‌گذارد. به این ترتیب، تورم بالا نه‌تنها یک متغیر پولی، بلکه عاملی تعیین‌کننده در پیوند میان رفتار بنگاه‌ها و رفاه خانوارهای حقوق‌بگیر محسوب می‌شود. تداوم تورم بالا و تمرکز فشار قیمتی بر اقلام ضروری، در شرایطی که بازار کار با رکود استخدام و احتیاط بنگاه‌ها مواجه است، موجب شده تعدیل‌های اقتصادی بیش از هر چیز در سطح خانوارهای حقوق‌بگیر تخلیه شود. عقب‌ماندگی دستمزد واقعی از رشد هزینه‌های معیشت، نه‌تنها قدرت خرید نیروی کار را کاهش داده، بلکه کیفیت اشتغال، انگیزه کاری و امنیت اقتصادی خانوارها را نیز تحت تأثیر قرار داده است. در چنین بستری، اشتغال داشتن دیگر به‌معنای مصونیت از فقر و نااطمینانی نیست و همین امر ضرورت تحلیل هم‌زمان بازار کار، تورم و رفاه خانوار را بیش از پیش برجسته می‌کند.

پیامدهای اجتماعی و خانوادگی رکود استخدام و فشار رفاهی

تداوم رکود در جذب نیروی انسانی و غلبه رفتارهای احتیاطی بنگاه‌ها در بازار کار، پیامدهایی گسترده در وضعیت رفاهی خانوارها ایجاد کرده است که فراتر از شاخص‌های اشتغال و تولید بوده و ابعاد اجتماعی و خانوادگی قابل توجهی یافته است. در شرایطی که هزینه‌های معیشتی خانوار، به‌ویژه در حوزه خوراکی‌ها و مسکن، طی یک دهه گذشته به‌طور کم‌سابقه‌ای افزایش یافته و شاخص هزینه این اقلام چندین برابر شده است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۳)، فشار اقتصادی به‌تدریج از سطح بنگاه به سطح خانوار منتقل شده و به یک مساله اجتماعی ساختاری تبدیل می‌شود.

نخستین پیامد این وضعیت، افزایش نااطمینانی در سطح خانوارهای حقوق‌بگیر است. هم‌زمانی رکود استخدام با تورم بالا - به‌گونه‌ای که نرخ تورم سالانه در تمامی دهک‌های درآمدی در ماه‌های پایانی سال ۱۴۰۴ از مرز ۵۰ درصد عبور کرده است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۴) - افق برنامه‌ریزی اقتصادی خانوارها را به‌شدت کوتاه‌مدت کرده است. در نتیجه، تصمیم‌هایی نظیر خرید یا اجاره مسکن، ازدواج و فرزندآوری، سرمایه‌گذاری در آموزش فرزندان و حتی پیگیری مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه، یا به تعویق می‌افتد یا در سطحی حداقلی انجام می‌شود. در

چنین شرایطی، اشتغال به جای ایفای نقش تثبیت‌کننده و اطمینان‌بخش، خود به منبع اضطراب و نگرانی مزمن تبدیل می‌شود. فشارهای هم‌زمان تورمی بر خوراک و مسکن، موجب تغییر الگوی مصرف خانوارهای حقوق‌بگیر شده است. سهم بالای این دو گروه کالایی در سبد هزینه خانوار باعث شده تا خانوارها برای مدیریت فشار مالی، ناگزیر به کاهش یا حذف هزینه‌های کیفی شوند؛ از جمله کاهش مصرف اقلام غذایی با ارزش تغذیه‌ای بالاتر، حذف خدمات آموزشی مکمل، تعویق درمان‌های پیشگیرانه و کاهش مشارکت در فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۳). اگرچه این راهبرد در کوتاه‌مدت به بقای معیشتی کمک می‌کند، اما در میان‌مدت و بلندمدت به تضعیف سرمایه انسانی و سلامت اجتماعی منجر خواهد شد. در ادامه، کاهش قدرت خرید واقعی دستمزدها و احساس نابرابری اقتصادی، به فرسایش سرمایه اجتماعی و انگیزه کاری دامن می‌زند. تفاوت تجربه تورم میان دهک‌های درآمدی و همگرایی آن‌ها در سطوح بالای تورم، به تضعیف اعتماد نیروی کار نسبت به آینده اقتصادی و نهادهای تنظیم‌کننده بازار منجر می‌شود (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۴). این وضعیت می‌تواند خود را در قالب کاهش بهره‌وری، افزایش تعارضات در محیط کار و خانواده و افت مشارکت اجتماعی نشان دهد. از این منظر، رکود استخدام صرفاً یک مساله اقتصادی نیست، بلکه عاملی مؤثر در کاهش انسجام اجتماعی و کارکردهای حمایتی بازار کار به شمار می‌رود. در نهایت، فشارهای رفاهی ناشی از نااطمینانی شغلی و تورم بالا، بر تصمیمات جمعیتی و مهاجرتی نیز اثرگذار است. تعویق ازدواج، کاهش تمایل به فرزندآوری و افزایش گرایش به مهاجرت، به‌ویژه در میان نیروی کار ماهر و نیمه‌ماهر، از پیامدهای قابل انتظار چنین وضعیتی است؛ روندی که نه تنها هزینه‌های اجتماعی امروز را افزایش می‌دهد، بلکه ظرفیت تولید و سرمایه انسانی اقتصاد را در آینده نیز با مخاطره مواجه می‌سازد.

فرسایش تدریجی طبقه متوسط شاغل: پیامد پنهان رکود استخدام

یکی از ویژگی‌های مهم وضعیت کنونی بازار کار آن است که فشارهای اقتصادی و رکود در جذب نیروی انسانی، صرفاً دهک‌های پایین درآمدی را درگیر نکرده، بلکه به‌طور فزاینده‌ای طبقه متوسط شاغل را نیز تحت تأثیر قرار داده است؛ طبقه‌ای که عمدتاً در بخش‌های رسمی صنعت و خدمات متمرکز بوده و نقش محوری در تولید، پرداخت مالیات، پوشش بیمه‌ای و حفظ ثبات اجتماعی ایفا می‌کند. این گروه در سال‌های اخیر با نوعی فرسایش تدریجی مواجه شده است که در شاخص‌های متعارف بازار کار، از جمله نرخ بیکاری، به‌روشنی بازتاب نمی‌یابد، اما آثار آن در کاهش کیفیت زندگی و تضعیف امنیت اقتصادی خانوارها به‌وضوح قابل مشاهده است. به بیان دیگر، رکود استخدام بیش از آنکه به بیکاری گسترده منجر شود، به تضعیف کارکرد رفاهی اشتغال انجامیده است.

داده‌های رسمی نشان می‌دهد که در حالی که نرخ تورم سالانه در سال‌های اخیر به سطوح بالای ۴۰ و حتی ۵۰ درصد رسیده است، رشد اسمی دستمزدها به‌طور مزمین پایین‌تر از نرخ تورم باقی مانده و به کاهش مستمر قدرت خرید شاغلان منجر شده است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۴). این عقب‌ماندگی دستمزدی، به‌ویژه برای طبقه متوسط شاغل که اتکای اصلی آن بر درآمد ثابت حقوق‌بگیری است، فشار مضاعفی ایجاد کرده و اشتغال را از یک عامل ثبات اقتصادی به یک وضعیت شکننده تبدیل کرده است. هم‌زمان، افزایش سهم هزینه‌های ثابت در سبد مصرف خانوار، وضعیت این طبقه را دشوارتر کرده است. بر اساس داده‌های هزینه و درآمد خانوار، سهم خوراک و مسکن در سبد هزینه خانوارهای شهری طی یک دهه گذشته به‌طور معناداری افزایش یافته و بخش عمده‌ای از درآمد خانوارهای شاغل را به خود اختصاص داده است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۳). در چنین شرایطی، طبقه متوسط شاغل - برخلاف دهک‌های پایین‌تر - نه به‌طور کامل مشمول سیاست‌های حمایتی هدفمند است و نه توان جذب شوک‌های قیمتی از طریق دارایی یا پس‌انداز را دارد. نتیجه این وضعیت، فشرده‌شدن طبقه متوسط و حرکت تدریجی بخشی از آن به سمت الگوهای مصرف و معیشت دهک‌های پایین‌تر است؛ فرآیندی که می‌توان از آن به‌عنوان «نزول اجتماعی خاموش» یاد کرد. فرسایش تدریجی طبقه متوسط شاغل پیامدهای اجتماعی قابل توجهی به‌همراه دارد. کاهش امنیت اقتصادی و افزایش نااطمینانی نسبت به آینده، به بی‌ثباتی در تصمیمات کلیدی زندگی، از جمله ازدواج، فرزندآوری، سرمایه‌گذاری در آموزش و ارتقای مهارت، منجر شده است. این وضعیت، به تدریج سرمایه اجتماعی را تضعیف کرده و احساس نابرابری و نارضایتی پنهان را در میان گروهی گسترش می‌دهد که همواره ستون ثبات اجتماعی و اقتصادی جامعه محسوب می‌شده است. از سوی دیگر، تداوم این روند می‌تواند اعتماد نیروی کار به نهادهای اقتصادی و کارکردهای بازار کار را کاهش داده و خود را در قالب افت انگیزه کاری، کاهش بهره‌وری و افزایش رفتارهای احتیاطی فردی نشان دهد. از منظر اقتصادی نیز، تضعیف طبقه متوسط شاغل به معنای کاهش تقاضای مؤثر برای کالاها و خدمات با ارزش افزوده بالاتر و افت انگیزه سرمایه‌گذاری مولد است. این طبقه، اصلی‌ترین حامل مصرف پایدار و نیروی کار ماهر به شمار می‌رود و فرسایش آن در بلندمدت می‌تواند به کاهش بهره‌وری، افزایش مهاجرت نیروی انسانی متخصص و تضعیف ظرفیت رشد اقتصادی منجر شود. در این چارچوب، ثبات نسبی نرخ بیکاری نباید به‌عنوان نشانه‌ای از سلامت بازار کار تلقی شود، چراکه شاخص‌های رفاهی نشان‌دهنده تضعیف تدریجی کیفیت اشتغال و امنیت اقتصادی شاغلان است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۴).

از این رو، رکود استخدام و فشارهای رفاهی کنونی را نمی‌توان صرفاً یک مساله کوتاه‌مدت بازار کار دانست. آنچه در حال وقوع است، نشانه‌ای از تضعیف یکی از پایه‌های اصلی ثبات اقتصادی و اجتماعی کشور است؛ پایه‌ای که بازسازی آن در آینده، به‌مراتب پرهزینه‌تر و دشوارتر از مداخله پیشگیرانه و هدفمند در شرایط کنونی خواهد بود.

برای بخش خصوصی و سیاست‌گذاران اقتصادی، نادیده‌گرفتن این فرسایش پنهان به معنای پذیرش ریسک‌های بلندمدت برای پایداری بازار، سرمایه انسانی و انسجام اجتماعی است.

جمع‌بندی و دلالت سیاستی

تحلیل ساختاری رفتار بنگاه‌ها، تحولات بازار کار و وضعیت معیشتی خانوارهای حقوق‌بگیر نشان می‌دهد که تداوم رویکردهای کنونی، به بازتولید یک چرخه معیوب منجر شده است که در آن تلاش بنگاه‌ها برای بقا در کوتاه‌مدت، به تضعیف سرمایه انسانی و رقابت‌پذیری در بلندمدت می‌انجامد. در این چارچوب، در کنار نمایندگی منافع بنگاه‌ها، موضوع میانجی‌گری میان پایداری بنگاه و پایداری نیروی کار اهمیت راهبردی پیدا می‌کند. بر این اساس، دلالت‌های سیاستی زیر قابل طرح است:

نخست، بازتعریف نیروی انسانی به‌عنوان جزء کلیدی رقابت‌پذیری بنگاه ضروری است. سیاست‌های صنعتی و حمایتی نباید نیروی کار را صرفاً به‌عنوان یک «هزینه قابل کنترل» در نظر بگیرند، بلکه باید آن را یکی از عوامل اصلی بهره‌وری، کیفیت تولید و توان رقابتی تلقی کنند. بنابراین در گفت‌وگو با دولت، لازم است بر ضرورت طراحی بسته‌های حمایتی تأکید شود که به‌طور هم‌زمان بنگاه و نیروی انسانی را هدف قرار دهد؛ به‌گونه‌ای که کاهش هزینه‌های تولید از مسیر ارتقای بهره‌وری نیروی کار دنبال شود، نه صرفاً فشرده‌سازی دستمزد یا تعویق استخدام. در این رویکرد، حمایت از بنگاه از مسیر ارتقای بهره‌وری، مهارت و انگیزه نیروی انسانی دنبال می‌شود؛ مسیری که هم هزینه تولید را کنترل می‌کند و هم رقابت‌پذیری بلندمدت بنگاه را افزایش می‌دهد.

دوم، تفکیک سیاست‌های حمایتی بازار کار از سیاست‌های صرفاً بنگاه‌محور اهمیت دارد. شواهد نشان می‌دهد بخش بزرگی از تعدیل اقتصادی به‌صورت پنهان و از طریق تضعیف کیفیت اشتغال رخ داده است. در این شرایط، لازم است بر سیاست‌هایی تمرکز شود که از تثبیت اشتغال رسمی، کاهش نااطمینانی شغلی و حفظ پوشش‌های بیمه‌ای حمایت می‌کنند؛ از جمله مشوق‌های بیمه‌ای و مالیاتی برای بنگاه‌هایی که سطح اشتغال رسمی و پایدار خود را حفظ می‌کنند یا در دوره‌های رکودی از تعدیل نیروی انسانی اجتناب می‌ورزند.

سوم، توجه به شکاف دستمزد و هزینه زندگی به‌عنوان یک مساله بهره‌وری باید در دستور کار قرار گیرد. عقب‌ماندگی مزمند دستمزد واقعی، صرفاً یک مساله رفاهی نیست، بلکه مستقیماً بر انگیزه، سلامت و بهره‌وری نیروی کار اثر می‌گذارد؛ بنابراین ضرورت دارد در فرآیندهای مشورتی مرتبط با تعیین حداقل دستمزد و سیاست‌های جبرانی، بر ضرورت پیوند میان دستمزد، بهره‌وری و هزینه‌های واقعی زندگی تأکید شود و از رویکردهایی حمایت شود که فشار تورمی را به‌طور نامتوازن بر نیروی کار منتقل نکند.



چهارم، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی به‌عنوان راهبرد خروج از رکود باید به‌عنوان یک اولویت مشترک دولت و بخش خصوصی مطرح شود. تداوم رکود استخدام و کاهش انگیزه نیروی کار، در بلندمدت هزینه‌های تولید را افزایش داده و توان رقابتی بنگاه‌ها را تضعیف می‌کند. در این چارچوب، لازم است از برنامه‌هایی حمایت شود که آموزش حین کار، ارتقای مهارت و سلامت نیروی انسانی را حتی در دوره‌های رکودی تقویت می‌کنند؛ چراکه هزینه عدم سرمایه‌گذاری در این حوزه، به‌مراتب بیشتر از هزینه مداخله پیشگیرانه است.

پنجم، گنجاندن رفاه خانوار نیروی کار در ارزیابی سیاست‌های اقتصادی یک ضرورت راهبردی است. فشار رفاهی مزمین بر خانوارهای حقوق‌بگیر، پیامدهایی فراتر از بازار کار دارد و به تضعیف انسجام اجتماعی و کاهش سرمایه انسانی نسل آینده منجر می‌شود؛ بنابراین لازم است در ارزیابی سیاست‌های ارزی، مالی و یارانه‌ای، بر سنجش اثرات این سیاست‌ها بر معیشت خانوارهای شاغل تأکید و از سیاست‌هایی حمایت شود که بار تعدیل اقتصادی را به‌صورت متوازن‌تری میان بنگاه، دولت و نیروی کار توزیع می‌کند.

در مجموع، باید تأکید شود پایداری بنگاه‌ها و پایداری نیروی انسانی دو مسیر جداگانه نیستند، بلکه به‌طور ساختاری به یکدیگر گره خورده‌اند. مداخله سیاستی مؤثر، نه در انتخاب میان «حمایت از بنگاه» یا «حمایت از نیروی کار»، بلکه در طراحی سازوکارهایی است که این دو را به‌صورت هم‌زمان تقویت کند. نادیده‌گرفتن این پیوند، به معنای پذیرش ثبات کوتاه‌مدت به بهای تضعیف بلندمدت رقابت‌پذیری و سرمایه انسانی خواهد بود.



فهرست منابع

- مرکز آمار ایران (۱۴۰۳). نتایج طرح آمارگیری نیروی کار (سال ۱۴۰۳). بازیابی: ۱۴۰۴/۱۱/۰۲.
- مرکز آمار ایران (۱۴۰۳). نتایج آمارگیری هزینه و درآمد خانوارهای شهری و روستایی ایران. آمارهای-موضوعی/هزینه-و-درآمد-خانوار. بازیابی: ۱۴۰۴/۱۱/۰۱.
- مرکز آمار ایران (۱۴۰۴). شاخص قیمت مصرف کننده و نرخ تورم (از جمله تورم به تفکیک دهک های هزینه ای). آمارهای-موضوعی/قیمت-ها-و-تورم/شاخص-قیمت-مصرف-کننده. بازیابی: ۱۴۰۴/۱۱/۰۳.
- اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، مرکز پژوهش ها (۱۴۰۳ و ۱۴۰۴). گزارش های ماهانه طرح شاخص مدیران خرید (شامخ)؛ کل اقتصاد و بخش صنعت
- خبرگزاری کار ایران (۱۴۰۴، ۱۵ شهریور). سهم بیش از ۸۰ درصدی مسکن در سبد هزینه خانواده های کارگری. بازیابی در ۵ بهمن ۱۴۰۴.